

# دکتر مارک جنینگز، مارک، سخنرانی ۱

## مقدمه‌ای بر کتاب مرقس

مارک جنینگز و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر مارک جنینگز هستم و در حال تدریس در مورد کتاب انجیل مرقس. این جلسه اول، مقدمه‌ای بر کتاب مرقس است.

سلام، من مارک جنینگز هستم و خوشحالم که می‌توانم این جلسه در مورد انجیل مرقس را با شما شروع کنم و به بررسی آن پردازیم.

حتی ممکن است در اسلایدی که من در اینجا قرار داده‌ام، متوجه یک تصویر هنری از انجیل مرقس شده باشید. همانطور که احتمالاً می‌دانید، هر یک از انجیل‌ها یک نماد سنتی مرتبط با خود دارند، بنابراین وقتی به این نقاشی نگاه می‌کنید، شیری را خواهید دید که در گوش مرقس هنگام نوشتن انجیلش زمزمه می‌کند. و من فکر می‌کنم جالب است که شیر به عنوان نشانه انتخاب شده است زیرا تصاویر واضح زیادی از آنچه در انجیل مرقس اتفاق می‌افتد وجود دارد.

کاری که امروز می‌خواهم با این سخنرانی اول انجام دهم این است که اگر موافق باشید، واقعاً شروع به آماده‌سازی زمینه کنم. می‌خواهم کمی در مورد اینکه انجیل چیست و چه نیست صحبت کنم، به ما کمک کند ژانری را که قرار است در چند هفته آینده به آن پردازیم، درک کنیم. همچنین می‌خواهم در مورد مسئله صحت تاریخی انجیل بحث کنم.

به عبارت دیگر، چرا باید بتوانیم به آنچه مرقس به ما می‌گوید اعتماد کنیم که درست و دقیق است. و سپس برخی از مباحث مقدماتی، برخی از موضوعاتی که قرار است با انجیل مرقس به آنها پردازیم، نویسنده، و زمینه تاریخی را در نظر بگیرید. فقط شروع به آماده‌سازی آن صحنه کنید تا وقتی در زمان بعدی با هم به فصل اول مرقس می‌رسیم، حداقل پایه خوبی برای شروع داشته باشیم.

من اینجا نقل قولی از سی. اس. لوئیس دارم که همیشه آن را بسیار آموزنده می‌دانم. اولین شرط برای قضاوت در مورد هر اثر هنری، از یک دروازکن گرفته تا یک کلیسای جامع، این است که بدانیم آن اثر چیست، قرار بوده چه کاری انجام دهد و چگونه قرار است مورد استفاده قرار گیرد. و من فکر می‌کنم جای خوبی برای شروع بحثمان در مورد انجیل مرقس این است که فقط در مورد آنچه در مورد آن صحبت می‌کنیم فکر کنیم.

منظور ما از اصطلاح انجیل در اینجا چیست؟ منابع اصلی ما برای جزئیات مربوط به شخصیت عیسی در زندگی‌اش، انجیل‌ها هستند. اما آنها چه هستند؟ خود این اصطلاح جالب است. نمی‌دانم تا به حال پرسیده‌اید که چرا اصلاً به آن انجیل می‌گویند یا نه.

گرفته شده است که اگر بخواهید، ترجمه‌ای از کلمه یونانی، Godspell، از انگلیسی قدیم Gospel اما کلمه که euangelion است که اساساً به معنای مژده یا خبر خوب است. بنابراین این اصطلاح euangelion، ترجمه می‌شود Gospel و سپس در انگلیسی امروز به Godspell اصطلاحی است که در انگلیسی قدیم به برای اعلام یک euangelion این ایده را داشت که خبر خوب یا مژده است. و اغلب از این اصطلاح پیروزی بزرگ استفاده می‌شود.

ما می‌بینیم که این اوانگلیون توسط حاکمان رومی استفاده می‌شد، زمانی که آنها در مورد نبرد ی که در آن پیروز شده بودند یا پیروزی‌ای که رخ داده بود یا در مراسم تحلیف خود به عنوان امپراتور رژه می‌رفتند. آنها یک اوانگلیون داشتند. آنها یک خبر خوب اعلام می‌کردند.

ما این را به طور مشابه در اشعیا می‌بینیم. وقتی به اشعیا ۵۲ نگاه می‌کنید، پای کسانی که مزده می‌آورند بر کوه‌ها چقدر زیباست. این در ترجمه یونانی اشعیا به معنای «اوآنجلیون» است.

چه زیباست بر کوه‌ها، پاهای کسانی که انجیل را می‌آورند، کسانی که صلح را اعلام می‌کنند، کسانی که مزده می‌آورند، کسانی که نجات را اعلام می‌کنند، کسانی که به صهیون می‌گویند، خدای تو سلطنت می‌کند. توجه کنید که در اشعیا آن ایده اعلام را داریم، که خدای تو سلطنت می‌کند. دفعه بعد که به فصل ۱ انجیل مرقس نگاه می‌کنیم، وقتی که او در مورد انجیل، آغاز انجیل، صحبت می‌کند، این را در انجیل مرقس می‌بینیم.

مزده درباره، euangelion این با اعلام آمدن پادشاهی خدا مرتبط است. آنها آنجا بودند تا توبه کنند و به عنوان یک اعلام، شروع به تغییر euangelion عیسی، ایمان بیاورند. اما با گذشت زمان، این درک از شکل و تبدیل شدن به یک ژانر کرد.

بنابراین وقتی به این نسخه‌های مکتوب، متی، مرقس، لوقا و یوحنا، می‌رسیم، عنوان انجیل به آنها نسبت داده می‌شود. دلیل اینکه این انجیل به آنها نسبت داده شده است، احتمالاً به خاطر مرقس ۱: ۱ است و اینکه چگونه مرقس با اعلام اینکه کاری که انجام می‌دهد یک انجیل انجیلی است، شروع می‌کند. بنابراین این ایده، این ژانر، اگر بخواهید، از یک انجیل شروع به شکل‌گیری کرد.

خب، وقتی از انجیل صحبت می‌کنیم، منظورمان چیست؟ خب، ویژگی‌های مختلفی در آنها وجود دارد که فکر می‌کنم باید از آنها آگاه باشیم. اول اینکه آنها تاریخی هستند. آنها مانند تاریخ عمل می‌کنند.

آنها به روایات استناد می‌کنند. آنها به منابع دیگر استناد می‌کنند. آنها به شاهدان عینی استناد می‌کنند.

اگر علاقه‌مند هستید، به عنوان مثال به چهار آیه اول انجیل لوقا نگاهی بیندازید، جایی که لوقا روش خود را به عنوان یک مورخ ارائه می‌دهد. دوم، به عنوان تاریخ، آنها در یک زمینه تاریخی، فلسطین قرن اول، قرار دارند. آنها تاریخ‌ها و مکان‌ها را به ما می‌دهند.

آنها اطلاعات را منتقل می‌کنند. به عبارت دیگر، نویسندگان هر انجیل خود را به عنوان کسی که کاری تاریخی انجام می‌دهد معرفی می‌کند. آنها افسانه‌پردازی نمی‌کنند.

این افسانه‌پردازی نیست. نوشته‌ای که آنها انجام می‌دهند افسانه نیست. این نوشته‌ها اعمال، سخنان مرگ، رستاخیز، ادعاهای و اثبات این ادعاها توسط عیسی را به عنوان چیزی که در زمان واقعی رخ داده است، ارائه می‌دهند.

همچنین می‌بینیم که این انجیل‌ها جنبه روایی دارند. به عبارت دیگر، آنها فقط مجموعه‌ای از گفته‌ها نیستند. آنها مجموعه‌ای از کلمات نیستند.

آنها داستان هستند. حالا، متوجه باشید که وقتی می‌گوییم داستان، منظورم داستان تخیلی نیست. ما قبلاً ثابت کرده‌ایم که آنها خود را به عنوان تاریخی ارائه می‌دهند، اما آنها روایت هستند.

یک طرح داستانی برای آنها وجود دارد. شخصیت‌هایی معرفی می‌شوند و چیزهایی در مورد شخصیت‌ها به آنها گفته می‌شود. کشمکش وجود دارد.

شما مضامینی را می‌بینید که در طول انجیل پیش می‌روند. دیدگاه‌ها و موقعیت‌هایی وجود دارد. و مانند همه داستان‌ها، آنها بی‌طرفانه نیستند.

در دنیای قرن بیست و یکم ما، گاهی اوقات تعصبات را اشتباه یا نادرست می‌دانیم. خب، بگذارید به شما بگویم، انجیل‌ها بسیار جانبدارانه هستند. آنها درک خود را از اینکه عیسی کیست، ارائه می‌دهند.

اما صرفاً به این دلیل که آنها مغرضانه قضاوت می‌کنند، به این معنی نیست که این درست نیست. اما آنها خودشان را در داستانی که به تصویر می‌کشند، معرفی می‌کنند. آنها عناصر داستان خود را بسیار هدفمند انتخاب می‌کنند تا چیزی در مورد اینکه عیسی کیست به ما بگویند.

حال، وقتی به وضعیت کلی پژوهش در مورد داستان‌های کتاب مقدس فکر می‌کنیم، متأسفانه چیزی که به آن رسیده‌ایم همان چیزی است که من به اشتراک گذاشتم این است که آنها یک کیفیت تاریخی، یک کیفیت داستانی و یک جنبه الهیاتی دارند که در همه اینها دخیل است، به طوری که وضعیت کلی امور در پژوهش‌های کتاب مقدس برخی از آنچه من بیان کردم، به ویژه نکته اول در مورد دقت تاریخی را زیر سوال می‌برد. و من فکر می‌کنم وقتی مطالعه خود را در مورد مرقس آغاز می‌کنیم، احتمالاً برای ما ارزشمند است که کمی از وضعیت امور در پژوهش‌های کتاب مقدس مدرن را درک کنیم و سپس بتوانیم با آن صحبت کنیم تا در مورد صحت تاریخی انجیل‌ها بحث کنیم. رودولف بولتمن، محقق عهد جدید قرن بیستم نوشت: من واقعاً فکر می‌کنم که تقریباً هیچ چیزی در مورد زندگی و شخصیت عیسی نمی‌توانیم بدانیم، زیرا منابع اولیه مسیحی هیچ علاقه‌ای به هیچ یک از آنها نشان نمی‌دهند، یا علاوه بر این، ناقص و اغلب افسانه‌ای هستند.

به نظر می‌رسد وضعیت کلی در تحقیقات کتاب مقدس امروز اینگونه است. جدا از دغدغه‌های انجیلی، به نظر می‌رسد که اکثر محققان کتاب مقدس این تصور را که عیسی چیزی بیش از یک انسان بوده است، رد می‌کنند. آنها می‌گویند انجیل مرقس از نظر جزئیات قابل اعتماد نیست، بلکه محصول یک فرآیند طولانی و پیچیده افسانه‌سازی است.

به عبارت دیگر، عبارتی که اغلب می‌شنوید، این ایده‌ی عیسی تاریخ در مقابل مسیح ایمان است، که رسیدن به عیسی تاریخ دشوار است زیرا در مسیح ایمان مبهم شده است. به عبارت دیگر، تمام آنچه در دسترس است، همان چیزی است که مسیحیان کلیسای اولیه در مورد آن گفته‌اند. ممکن است از خود پرسید که این چگونه به وجود آمده است.

خب، همیشه اینطور نبوده است. برای مدت طولانی، محققان عهد جدید و کلیسا به صحت تاریخی انجیل‌ها پایبند بودند، اما با طلوع عصر روشنگری، با افزایش تأکید بر خردگرایی، این ایده که اگر چیزی را نمی‌توان به طور منطقی تکرار کرد، پس باید در آن شک کرد، تاریخی بودن انجیل‌ها به چالش کشیده شد. من می‌خواهم قبل از اینکه حتی به انجیل مرقس بپردازیم، کمی در مورد این موضوع بحث کنم، زیرا فلسفه خردگرایی بر نحوه خواندن ما یا نحوه خواندن انجیل تأثیر می‌گذارد.

ما هرگز با موضعی خنثی به انجیلی نمی‌رویم. ما بر اساس باورمان، بر اساس درکمان از چگونگی اوضاع، و بر اساس اینکه چگونه در معرض استدلال‌های مختلف قرار گرفته‌ایم، مواضع متفاوتی داریم. به عنوان مثال آن دسته از ما که آثار مختلفی از قرن‌های ۱۸ و ۱۹، به اصطلاح اولین جستجوی عیسی تاریخی، را

خوانده‌ایم، ایده اصلی این بود که عیسی صرفاً یک انسان، یک معلم اخلاق بود که عشق و ارزش بی‌نهایت انسان‌ها را اعلام می‌کرد.

این اغلب به عنوان عیسی لیبرال توصیف می‌شد. آنچه در طول این اولین جستجو اتفاق می‌افتاد، تلاش برای توضیح آنچه در انجیل‌ها اتفاق می‌افتاد بود تا با این ایده که عیسی کیست، مطابقت داشته باشد. شما با این توضیحات منطقی و دور از ذهن مواجه می‌شدید که معجزات نباید درست باشند، زیرا معجزات خلاف تفکر منطقی هستند.

آنها قابل تکرار نیستند. آنها منطقی نیستند. شما پیشنهادات خاصی را می‌شنوید، مثلاً اینکه، خب، عیسی واقعاً روی آب راه نمی‌رفت.

او روی ساحل راه می‌رفت، اما روی پاهایش مه بود، و بنابراین انگار روی آب راه می‌رفت. آلبرت شوایتزر، با بررسی بسیاری از این مطالعات که از قرن‌های ۱۸ و ۱۹ منتشر شده بودند، متوجه شد که همه این مطالعات یک عنصر مشترک دارند: اینکه عیسی ناصری توسط الهیات مدرن در لباس تاریخی پوشانده شده است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسید که همه این مطالعات، عیسی تاریخی را به گونه‌ای ارائه می‌دهند که دقیقاً شبیه به چیزی است که خود نویسندگان برای آن ارزش قائل بودند.

فکر می‌کنم این یک هشدار برای هر یک از ماست که وقتی انجیل مرقس را می‌خوانیم، همیشه نگران این باشیم که کاری که هنگام خواندن مرقس انجام می‌دهیم این است که بفهمیم عیسی کیست و مرقس درباره عیسی چه می‌گوید و در برابر وسوسه اینکه عیسی را شبیه من یا شبیه شما کنیم، مقاومت کنیم. پس از اینکه این به اصطلاح اولین تلاش برای استفاده از انجیل‌ها به عنوان راهی برای توضیح اینکه عیسی کیست از نظر الهیات لیبرال که با قرن‌های ۱۸ و ۱۹ مطابقت دارد، تلاش شد، به قرن بیستم و به اصطلاح «هیچ تلاشی» رسیدیم. این رودولف بولتمان و دیگران هستند، جایی که مشاهده به این صورت درآمد که واقعاً هیچ چیز در مورد عیسی تاریخی نمی‌توان دانست.

اگر بخواهید، می‌توان آن را شک‌گرایی رادیکال نامید. حال، باید درک کنیم که همه اینها از چیزی که به عنوان تاریخ مکاتب مذهبی شناخته می‌شود، سرچشمه می‌گیرد. ایده تاریخ مکاتب مذهبی اساساً این است: رشد مذهبی تکاملی است.

به عبارت دیگر، ادیان از چیزی ساده به چیزی پیچیده تکامل می‌یابند. بنابراین، عیسی، طبق این چارچوب فکری، به عنوان یک شخصیت یهودی آغاز می‌شود، اما هنگامی که کلیسا به محافل یونانی گسترش یافت. اکنون به این عیسی تبدیل شد، عیسی ساده جلیلی که با مفاهیم بت‌پرستانه، حتی تا حد الهی، آمیخته شد. بنابراین، طبق این موضع بی‌هدف، آنچه می‌بینیم فقط ثمره این تاریخ رویکرد مذهبی به کیستی عیسی است.

انجیل مرقس چیز زیادی در مورد عیسی واقعی به ما نشان نمی‌دهد، اما در مورد این فرآیند تکاملی اطلاعات زیادی به ما می‌دهد. به عبارت دیگر، ما هیچ چیز واقعی نداریم. بولتمان می‌گوید هیچ چیز در مورد عیسی واقعی نمی‌توان دانست جز اینکه او وجود داشته، نوعی پیامبر بوده و پادشاهی خدا را اعلام کرده است.

حال، همیشه اینطور نبوده است. چیزی که به آن جستجوی جدید یا دوم برای عیسی تاریخی گفته می‌شود، وجود داشته است. این مربوط به دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ میلادی است، به نوعی در واکنش به این عدم جستجو. این ایده که هیچ چیز در مورد عیسی نمی‌توان دانست، اینکه انجیل‌ها چیزی در مورد عیسی به ما نگفته‌اند.

افرادی مانند کِسْمان و دیگران استدلال می‌کردند که انجیل‌ها باید چیزی به ما بگویند. حتی اگر ماورای طبیعت را رد کنیم، باز هم باید چیزی وجود داشته باشد که بتوان از انجیل‌ها برداشت کرد. سپس، پس از

آن، اکنون وارد دوره‌ای می‌شویم که به عنوان سومین کاوش شناخته می‌شود، که از دهه ۸۰، ۱۹۸۰ تا به امروز را شامل می‌شود.

در اینجا، تأکید بر روش‌شناسی‌ها بود. اناجیل بیشتر به این موضوع می‌پرداختند که چه چیزی می‌توانند در مورد عیسی به ما بگویند. شما طیف گسترده‌ای از نظرات را دریافت خواهید کرد که ذیل این پرسش سوم قرار می‌گیرند.

نظرات گروه‌هایی مانند گروه‌هایی که به عنوان سمینار عیسی شناخته می‌شوند، که اوج خود را در اواخر قرن بیستم داشتند، روش‌شناسی بسیار خاص خود را در مورد آنچه می‌توان از اینکه عیسی کیست یا کیست، و چهره‌های رایج‌تر امروزی مانند ان. تی. رایت و دیگران، فهمید، دارند. نکته کلیدی در اینجا همیشه این روش است که جستجو برای عیسی تاریخی در انجیل‌ها مشروع است. خوش‌بینی وجود دارد.

در حالی که عدم جستجو می‌گوید بدبینی وجود دارد، جستجوی سوم می‌گوید خوش‌بینی وجود دارد. چیزی را می‌توان شناخت. فقط به روش شما بستگی دارد.

من هم در همین حوزه قرار می‌گیرم. فکر می‌کنم انجیل‌ها چیزهای زیادی در مورد عیسی به ما می‌گویند، اینکه عیسی کیست، عیسی که بود. سوال روش‌شناسی این می‌شود که چه چیزی در مورد قرن اول وجود دارد؟ چه چیزی در مورد زمینه اصلی آن وجود دارد؟ چگونه انجیل‌ها را به روشی که خوانندگان اصلی آن را درک می‌کردند، بخوانیم و بفهمیم؟ سوالاتی که باید پرسیم چیست؟ این بدان معناست که احتمالاً همین الان، هر یک از شما همین سوال را می‌پرسید.

اصلاً چرا چند دقیقه آخر را صرف صحبت در مورد روش‌های مختلف درک اینکه عیسی از دیدگاه تاریخی چه کسی می‌تواند باشد، کردم؟ دلیلش اولاً ساده است، چون می‌خواستم ببینید که این فرآیند چگونه رخ داده است، به خصوص در تفکر غربی. اینکه چگونه از قرن‌ها اعتماد، صحت تاریخی انجیل مرقس و سایر اناجیل، به چیزی رسیده‌ایم که اکنون عمدتاً مورد تردید یا حداقل نوعی شک و تردید است.

چگونه روش‌نگری و خردگرایی بر پژوهش‌های کتاب مقدس تأثیر گذاشته است. همچنین، من معتقدم ارزیابی فرد از عیسی تاریخی و میزان دانش او به عوامل زیادی بستگی دارد. چه چیزی را به عنوان منبع می‌پذیریم؟ از چه معیارها و روش‌هایی استفاده می‌کنیم؟ چه ارزشی برای انجیل‌ها قائلیم؟ در چند دقیقه آینده، در مورد اعتبار تاریخی انجیل‌ها صحبت خواهیم کرد.

در قلب هر یک از این تصمیماتی که در مورد مرقس و سایر انجیل‌ها گرفته می‌شود، هنوز این سوال وجود دارد. آیا عیسی ما شبیه عیسی قرن اول انجیل‌ها است، یا شبیه چیزی از قرن بیست و یکم؟ من فکر می‌کنم که همیشه باید رویکرد ما به انجیل مرقس کنترل شود. البته، پیش‌فرض‌های دیگری نیز در درک ما نقش دارند.

اگر معجزات را انکار کنید، پس انکار خواهید کرد که عیسی آنها را انجام داده است. اگر باور دارید که معجزات می‌توانند رخ دهند، پس باور خواهید کرد که عیسی آنها را انجام داده است. اگر وجود شیاطین را انکار کنید، پس جن‌گیری را نیز انکار خواهید کرد.

اگر باور دارید که دنیای معنوی وجود دارد، پس وجود نخواهید داشت. خواندن آن به عنوان یک لوح سفید غیرممکن است. البته، برای من، فکر نمی‌کنم که باید این کار را بکنیم.

همانطور که به انجیل مرقس نزدیک می‌شوم، آن را از طریق قیاس ایمان، از طریق باور خودم به اینکه مسیح کیست، خواهم خواند و تفسیر خواهم کرد. این بدان معنا نیست که ما باید صرفاً ایمان‌گرا باشیم. ما باید همیشه آماده باشیم تا به دلیل و امیدی که داریم پاسخ دهیم.

حالا، به سوال اعتبار تاریخی می‌رسیم. من فقط کمی سطحی به موضوع می‌پردازم. با استفاده از این ایده که انجیل‌ها عموماً قابل اعتماد هستند، چه جنبه‌هایی را از خود انجیل‌ها می‌بینیم؟ من قبلاً این نظر را مطرح کردم که انجیل‌ها تاریخی هستند و خود را به عنوان تاریخی معرفی می‌کنند.

در واقع، وقتی به آنها نگاه می‌کنیم، خود را به عنوان نوع بسیار خاصی از نوشته‌های تاریخی باستانی، شبیه به آنچه ما زندگینامه می‌نامیم، نوعی زندگینامه باستانی، نشان می‌دهند. این یک ارائه تاریخی است که بر یک شخصیت اصلی متمرکز است. این ژانر غیرمعمولی در دنیای باستان نیست.

فکر می‌کنم می‌توانیم با اطمینان بگوییم که انجیل‌ها بر عیسی مسیح تمرکز دارند. اگر می‌خواهید هنگام خواندن انجیل مرقس یک تمرین سرگرم‌کننده داشته باشید، جملاتی را که یا درباره عیسی نیستند، یا عیسی موضوع آنها نیست، یا عیسی در آنها صحبت نمی‌کند، هایلایت کنید. زمان‌های بسیار کمی برای هایلایت کردن خواهید داشت.

به عبارت دیگر، تقریباً هر جمله در انجیل مرقس درباره عیسی است. بخش‌های کوچکی درباره یحیی تعمید دهنده وجود دارد، اما به غیر از آن، تقریباً همیشه درباره این است که عیسی کیست. بنابراین، با نگاهی به ویژگی‌های تاریخی، یکی از چیزهایی که در انجیل مرقس و سایر انجیل‌ها می‌بینیم این است که به نظر می‌رسد شهادت شاهدان عینی مهم است.

شواهد محکمی وجود دارد که نویسندگان انجیل خود را به عنوان متولیان و ناقلان داستان عیسی می‌دانستند. در واقع، در سراسر عهد جدید، شهادت شاهدان عینی در مورد اینکه عیسی کیست، مورد تأیید و احترام قرار گرفته است. نویسندگان انجیل ادعا می‌کنند که همانطور که قبلاً اشاره کردم، تاریخ را روایت می‌کنند.

آنها چیزهایی ارائه می‌دهند که قابل اثبات بوده‌اند، مانند نام‌ها، مکان‌ها، تاریخ‌ها و غیره. به نظر می‌رسد سطح جزئیاتی که ارائه می‌شود، ادعا می‌کند که می‌خواهد به عنوان تاریخی درک شود. اینها توصیفات مبهم نیستند، بلکه تصاویر ملموسی هستند.

سوم، شواهدی از انتقال دقیق دیده می‌شود. ما تمایل به حفظ وقایع و سخنان را می‌بینیم، حتی زمانی که آن وقایع ممکن است ایده‌آل به نظر نرسند یا آن گفته‌ها ممکن است دشوار به نظر برسند. وقتی می‌بینیم که عیسی چیزی را نمی‌دانست، یا شاگردانش کسل‌کننده به نظر می‌رسیدند، یا حتی یکی از شاگردانش خائن به نظر می‌رسید، وقتی که طرد گسترده قهرمان عیسی وجود دارد، اگر فکر می‌کردیم که انجیل‌ها تاریخی نیستند، این‌ها باید تعجب‌آور به نظر برسند.

اگر اینها صرفاً افسانه‌پردازی بودند، شاید بهتر بود از آنها چشم‌پوشی می‌کردید. شاید نمی‌خواستید این ایده‌ها را مطرح کنید. اما مرقس و بقیه انجیل‌ها چنین چیزهایی دارند.

این حفظ گفته‌های دشوار و وقایع دشوار، بخشی از نسخه تاریخی است. همچنین، و من فکر می‌کنم چیزی که در این ایده به اندازه کافی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، این است که در داستان‌های انجیل، خبری از جنجال‌های بعدی کلیسا نیست. به عبارت دیگر، اگر انجیل محصول کلیسای بعدی بودند، اگر آنها این تکامل توسعه بودند، انتظار می‌رفت برخی از وقایعی که در کلیسای اولیه مورد بحث و اختلاف نظر بودند، به انجیل مرقس و سایر انجیل‌ها راه پیدا کنند.

حتی برخی از چیزهایی که در اعمال رسولان می‌بینیم، در مرقس و سایر اناجیل وجود ندارد، چه برسد به بحث‌های کلیسایی قرن دوم و سوم. به نظر می‌رسد حتی با نگاهی سطحی، اگر بخواهیم دقیق شویم، نکته این است که اناجیل از نظر وقایع و کلماتی که ثبت می‌کنند، قابل اعتماد هستند. این چیزی است که حتی کسی که ایمان ندارد نیز باید به راحتی بپذیرد.

البته، ممکن است شما دقیقاً در مورد همین نکته سوال کنید. آیا تناقضی وجود ندارد؟ آیا بین انجیل‌ها تناقضی وجود ندارد؟ چگونه می‌توانم به صحت تاریخی آنها اعتماد کنم اگر به نظر می‌رسد که خلاف یکدیگر هستند؟ البته، پرسیدن این سوال خوب است، اما سوال طبیعی باید این باشد: تناقض چیست و رویه تاریخی رایج چیست؟ موضوع تناقض موضوعی است که همیشه به آن برمی‌گردیم. در واقع، حتی اگر انجیل‌ها را بخوانید، متوجه خواهید شد که گاهی اوقات به نظر می‌رسد چیزهایی وجود دارند که با هم همخوانی ندارند.

اگر به انجیل مرقس، متی و لوقا نگاه کنید، چیزهایی وجود دارد که فوراً بسیار شبیه به هم به نظر می‌رسند اما چیزهای دیگری هم وجود دارد که باعث می‌شود سرتان را بخارانید. این حتی شامل تفاوت‌های بین انجیل یوحنا و انجیل‌های هم‌نوا نمی‌شود. اما وقتی در مورد این مسائل فکر می‌کنیم، آیا آنها متناقض هستند؟ فکر می‌کنم باید واضح باشیم.

انجیل‌ها رونوشت نیستند. آن‌ها نوار ویدیویی نیستند. این روش نگارش تاریخ باستان نبود.

در واقع، این روش نگارش تاریخ مدرن نیست. وقتی شروع به پرداختن به این مسئله تناقض می‌کنیم، ابتدا باید با تمایز قائل شدن بین آنچه ممکن است تناقض ایجاد کند و آنچه رویه تاریخی رایج است، شروع کنیم. در آن صورت، اگر بخواهید، خواننده و دریافت‌کننده انجیل مرقس چه چیزی را به راحتی به عنوان چیزی که در رویه تاریخی رایج قرار می‌گیرد، درک می‌کردند؟ در بیشتر موارد، به عنوان مثال، نویسندگان انجیل، و مرقس نیز از این قاعده مستثنی نیست، به تفسیر و تاویل متن می‌پردازند.

verba وجود دارد (abscissima) این یک رسم تاریخی غیرمعمول نیست. این سوال در مورد اصل فاصله کلمات واقعی یا صدای واقعی. معیار در ، verba است abscissima ایده ، abscissima vox در مقابل کلمات واقعی، اما همیشه صدای واقعی بود ، verba. نبود abscissima تاریخ باستان هرگز.

به عبارت دیگر، از یک مورخ انتظار می‌رفت که صدای گویندگان را به طور دقیق ارائه دهد، حتی اگر ویرایشی انجام می‌شد. به عبارت دیگر، هرگز نمی‌توانست آن را به طور کامل از نو بسازد. نمونه‌ای آشکار از مغالطه‌ی همان مرقس ۱۵۳۴ است، در حالی که ما در واقع زبان آرامی عیسی را داریم verba مطلق.

وقتی عیسی روی صلیب به زبان آرامی فریاد می‌زند، ما معنای آرامی آن را دریافت می‌کنیم. ما کلمات واقعی را دریافت می‌کنیم. من به دو دلیل به این نکته اشاره می‌کنم.

می‌دانیم که انجیل مرقس به زبان یونانی، به گونه‌ای از زبان یونانی به نام کوینه یونانی نوشته شده است. اگر عیسی، آنطور که ما معتقدیم، به زبان آرامی صحبت می‌کرد، زبانی که او در آن بزرگ شده و زندگی می‌کرد پس طبق تعریف، هر آنچه که او گفته است، عمدتاً باید به کوینه یونانی ترجمه می‌شد. در هر صورت، آن دسته از شما که در حوزه زبان‌ها کار کرده‌اید، این را می‌دانید: هر زمان که از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌کنید، یک عمل تفسیری وجود دارد.

تفسیری وجود دارد که رخ می‌دهد و اتفاق می‌افتد. تصمیماتی وجود دارد که باید گرفته شوند. می‌توانید یک چیز را به روش‌های مختلف بیان کنید.

در مرقس ۱۵:۳۴ و وقتی به آنجا رسیدیم، استدلالی خواهیم کرد *verba* را دریافت می‌کنیم *abscissima* ما خدای من است، خدای من، چرا *Eloi Eloi* این آغاز *verba* که چرا فکر می‌کنم به اصل موضوع رسیده‌ایم در زبان آرامی اینگونه شروع می‌شود *Eloi Eloi*. مرا رها کردی.

اغلب گفته می‌شود که ما به دلیل قدرت این جمله، زبان آرامی را در آنجا آورده‌ایم. البته من قدرت این جمله را انکار نمی‌کنم، اما جملات قدرتمند دیگری نیز در انجیل مرقس وجود دارد. نکته جالب این بود که به نظر من این نشان می‌دهد که مرقس چگونه نویسنده‌ای بوده است.

اگر به مرقس ۱۵:۳۴ نگاه کنید، ببینید بعد از آن چه اتفاقی می‌افتد. اطرافیان عیسی شروع به گفتن چه چیزی می‌کنند؟ آنها شروع به گفتن می‌کنند که او الیاس را صدا می‌زند. خوب، اگر متن آرامی را متوجه نشویم، کلمه که در دهان مردی روی صلیب است که کلماتش نامفهوم است و آب بدنش کم شده و (*Eloi*) «الوی» عرق می‌کند، می‌تواند بسیار شبیه الیاس به نظر برسد.

اگر آرامی نداشته باشیم، اَبسِسیما اگر آنجا را وربا بخوانیم، کاملاً گیج خواهیم شد. چرا فکر می‌کنند او الیاس را صدا می‌زند؟ پس به اصل مطلب می‌رسیم. اما بسیاری از اوقات، مرقس، همانطور که دیگر صدای واقعی، می‌پردازد، *abscissima vox* نویسندگان باستانی انجام می‌دهند، این است که او به

و من فکر می‌کنم این موضوع برای ما مهم است که در مورد آن فکر کنیم، زیرا با بازگشت به این ایده که انجیل‌ها نه تنها تاریخ هستند، بلکه روایت نیز هستند، این موضوع همچنین به نقش مرقس به عنوان یک نویسنده اشاره می‌کند. به اعتقاد من، مرقس تحت الهام روح القدس، مفسر معتبر وقایع عیسی و زندگی او بود.

او نه تنها وقایع و گفته‌های واقعی را به تصویر کشیده، بلکه تفسیر آنها را نیز به تصویر کشیده است و این تفسیر درست است. و بنابراین، ما شاهد انتخاب‌هایی هستیم که توسط مارک به عنوان یک نویسنده انجام می‌شود. مارک در مورد آنچه که قرار است اضافه کند و آنچه را که حذف می‌کند، انتخاب می‌کند.

و گاهی اوقات، این انتخاب‌ها، که رویه‌های تاریخی رایجی بوده‌اند، می‌توانند به عنوان تناقض اشتباه گرفته شوند. اگر یک نویسنده از چندین نفر نام ببرد و نویسنده دیگری فقط از یک یا دو نفر نام ببرد، آیا این یک تناقض است یا نشان‌دهنده انتخاب است؟ گزینش و حذف وجود دارد. نویسندگان انجیل صرفاً هر آنچه را که می‌دانستند، بیان نکردند.

آنها در مورد آنچه می‌خواستند ارائه دهند، انتخاب‌هایی انجام دادند و مرقس نیز همین کار را کرد. برای مثال وقتی به آنچه مرقس انجام می‌دهد نگاه می‌کنیم، می‌توانیم اظهارات مرقس در مورد عیسی بر روی صلیب را با اظهارات سایر نویسندگان انجیل در مورد عیسی بر روی صلیب مقایسه کنیم. این هفت کلمه از عیسی، که ممکن است به آنها اشاره شده باشد، اظهارات فوق‌العاده‌ای هستند که عیسی هنگام مصلوب شدن بیان می‌کند.

جالب اینجاست که این هفت جمله‌ای که بیان شده‌اند، همه در یک انجیل وجود ندارند. آنها در سراسر انجیل پراکنده شده‌اند. آیا به این دلیل است که نویسندگان نمی‌دانستند که عیسی برخی از این چیزهای شگفت‌انگیز را گفته است؟ آیا آنها نمی‌دانستند که عیسی گفت، خدای من، خدای من، چرا مرا رها کردی؟ یا آیا یک نویسنده نمی‌دانست که عیسی گفت، آنها را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.

یا اینکه آنها از مقدمه رابطه جدیدی که مریم و جان قرار بود داشته باشند، خبر نداشتند؟ یا به این دلیل بود که آنها در مورد آنچه می‌خواستند در روایت داستان‌شان داشته باشند، در مورد آنچه می‌خواستند در آن اوج داستان بخشی از موضوعی باشد که به سمت آن حرکت می‌کردند، تصمیم گرفتند؟ باز هم، این سوال مطرح است که آیا این یک تناقض است یا یک رویه تاریخی رایج. قبل از اینکه به برخی از نوشته‌های خود مرقس نگاهی بیندازیم، می‌خواهم به چند نکته اشاره کنم. یکی از آنها ایده «اکراه» است. «اکراه» این وسیله بلاغی در دنیای باستان برای هضم کردن است.

منظورم این است که چیزی بزرگ‌تر را در نظر بگیریم، داستانی بزرگ‌تر یا سخنرانی بزرگ‌تر یا رویدادی بزرگ‌تر را در نظر بگیریم و آن را به چیزی کوچک‌تر اما همچنان به اصل مطلب پایبند باشیم. بنابراین، برای مثال، خواهیم دید که نویسندگان انجیل، مانند همه مورخان باستان، چیزی را ساده می‌کنند یا آن را در قالب یا بسته‌ای قرار می‌دهند که واقعاً بتواند آنچه را که می‌خواهند بر آن تأکید کنند، منتقل کند یا به راحتی به خاطر سپرده یا ارائه شود. نویسندگان مختلف می‌توانند در مورد نحوه انجام اکراه، کارهای متفاوتی انجام دهند.

همچنین، برای نویسندگان انجیل، مانند مورخان باستان، به ویژه آن‌هایی که در زندگی‌نامه‌های باستانی می‌نویسند، ترتیب زمانی وقایع همیشه مهم نبوده است. حال، این برای ما عجیب به نظر می‌رسد زیرا دقت زمانی یک رویداد چیزی است که همیشه در تفکر ما از وقایع ضروری است. اما می‌دانید، من چند روز پیش کتابی می‌خواندم، یک زندگینامه تاریخی، و فلاش‌بک‌های زیادی وجود داشت که اتفاق می‌افتادند یا مضامینی را معرفی می‌کردند که در آن گنجانده شده بودند.

بنابراین، حتی برخی از زندگی‌نامه‌های مدرن همیشه از یک ترتیب زمانی مشخص پیروی نمی‌کنند. اما این امر به ویژه در مورد نویسندگان تاریخی باستان و زندگی‌نامه‌نویسان باستانی صادق بود؛ آنها می‌توانستند در نحوه‌ی چیدمان رویدادهای خاص، گزینشی عمل کنند. باز هم، همه چیز را از پیش ننویسند.

این رویداد باید رخ داده باشد. فرض بر این بود که از نظر تاریخی دقیق است. اما اگر بخواهید می‌توانید آن رویداد را به ترتیب، شاید به صورت موضوعی، مرتب کنید.

برای مثال، انجیل متی را در نظر بگیرید. تمثیل‌های متی در یک فصل مرتب شده‌اند. من کاملاً مطمئنم که عیسی در طول دوران خدمت خود با تمثیل صحبت می‌کرد، اما متی واقعاً همه آنها را در یک فصل قرار داده است.

یک ترتیبی وجود دارد که می‌تواند اتفاق بیفتد. یکی از بزرگترین نمونه‌هایی که مرقس بخشی از این ترتیب را انجام می‌دهد، اگر بخواهید، و ما قصد داریم این نمایش را در طول بررسی انجیل او ببینیم، به اصطلاح ساندویچ مارکین است. ما در مورد این موضوع زیاد صحبت خواهیم کرد.

این یک ابزار بلاغی است. ساندویچ مارکین کاملاً ساده است. مارک داستانی را آغاز می‌کند.

ما آن را نان می‌نامیم. داستانی را شروع می‌کند. قبل از اینکه آن داستان را تمام کند، بخش اصلی، یا به عبارت دیگر، داستان دوم را اضافه می‌کند.

او داستان دوم را تمام می‌کند و سپس داستان اول، یعنی تکه‌ی پایینی نان را از سر می‌گیرد. بنابراین، این ابزار بلاغی، این ساندویچ مارکین را می‌بینید، جایی که مارک یک رویداد را شروع می‌کند، در مورد یک رویداد جدید صحبت می‌کند، کاملاً در مورد آن رویداد صحبت می‌کند و سپس رویداد اول را کامل می‌کند. خب، این یک ابزار بلاغی است.

یکی از کارهایی که به مرقس اجازه می‌دهد انجام دهد، ارائه دو چیز جداگانه و تفسیر متقابل آنها از یکدیگر است. اغلب، اصل مطلب به نوعی به رویداد اول معنا می‌دهد. وقتی به اینها نگاه می‌کنیم، مشخص می‌شود؛ خواهید دید که این دو رویداد لزوماً به ترتیب زمانی نیستند، اما یک ابزار بلاغی وجود دارد که اتفاق افتاده است.

همه اینها برای آماده کردن زمینه است. فکر می‌کنم وقتی به مرقس نگاه می‌کنیم، به دو چیز نگاه می‌کنیم. اول، به مرقس در حال انجام کار تاریخی نگاه می‌کنیم.

ما به مرقس نگاه می‌کنیم که مانند یک مورخ باستانی عمل می‌کند. ما به مرقس نگاه می‌کنیم که داستانی درباره اینکه عیسی کیست برای ما تعریف می‌کند. ما به او به عنوان کسی نگاه می‌کنیم که گزینشی، حذف‌کننده و شامل‌کننده عمل می‌کند.

و بنابراین، فکر می‌کنم نکته‌ی من این است. وقتی درباره‌ی تناقضات صحبت می‌کنیم، اغلب این کار را بدون فکر کردن به زمینه‌ی باستانی یا ژانرهایی که با آنها سر و کار داریم انجام می‌دهیم. ما سوالاتی می‌پرسیم که شاید در زمینه‌ی ما منطقی باشند، اما در یک زمینه‌ی تاریخی باستانی منطقی نباشند.

ما فراموش می‌کنیم که مرقس نویسنده‌ای است که مانند متی، لوقا و یوحنا دست به انتخاب می‌زند. این انتخاب‌ها صحت تاریخی آنچه می‌گویند را انکار نمی‌کنند، بلکه منعکس‌کننده‌ی درخشش داستانی هستند که ارائه می‌دهند. بنابراین، بیایید کمی در مورد انجیل مرقس صحبت کنیم.

مرقس ردپای بزرگی در عهد جدید دارد. بسیاری، مانند خود من، معتقدند که متی و لوقا از انجیل مرقس در نوشته‌های خود استفاده کرده‌اند. همین به تنهایی نشان‌دهنده‌ی ردپای است که مرقس، چه در اوایل و چه در دوران معاصر، داشته است.

در انجیل مرقس چه می‌بینیم؟ خب، سبک ادبی او فوق‌العاده سریع است. انجیل مرقس ریتم تندی دارد. روایت آن سریع است.

برای مثال، کلمه «فوراً» یا کلمه انگلیسی «فوراً» که از یک کلمه یونانی گرفته شده، ۴۲ بار استفاده شده است. ۴۲ بار، مرقس چیزی را با گفتن «فوراً» شروع می‌کند. متی پنج بار این کار را انجام می‌دهد.

لوقا این کار را یک بار انجام می‌دهد. این استفاده از کلماتی مانند «فوراً»، «بلافاصله»، «بلافاصله» یا «بعداً»، «بعداً» باعث می‌شود روایت در جریان باشد. در انجیل مرقس تأکید زیادی بر زمان حال و افعال «زمان حال وجود دارد».

حالا، وقتی از افعال زمان حال استفاده می‌شود، ممکن است فکر کنید که این یک مشاهده عجیب است، اما حس زنده بودن را ایجاد می‌کند. در انجیل مرقس کنش وجود دارد. مرقس اغلب وقایع را با هم گروه‌بندی می‌کند.

رهبران مذهبی و چالش‌ها اغلب به نوعی با هم اتفاق می‌افتند. جن‌گیری‌ها با هم اتفاق می‌افتند. معجزات با هم اتفاق می‌افتند.

ما در مورد اینکه چگونه نویسندگان انجیل اغلب از مضامین یا موضوعات در انتخاب نحوه ارائه وقایع خود استفاده می‌کنند، صحبت کرده‌ایم. البته، من به مضمون مارک سندرسون اشاره کرده‌ام و وقتی به انجیل پیردازیم، با تعداد زیادی از این موارد روبرو خواهیم شد. سه مورد را خواهید دید.

مرقس به سه‌گانه‌ها علاقه دارد. او به عدد سه و الگوها و مجموعه‌های سه‌تایی، سه صحنه قایق و سه چرخه پیش‌بینی مصائب علاقه دارد. فکر می‌کنم در انجیل مرقس طعنه‌های زیادی پیدا خواهید کرد.

پسر خدا که رنج می‌کشد. پسر قدرتمند خدا که رنج می‌کشد. این یک ایده طعنه‌آمیز است.

غیرمنتظره است. شاهد موارد زیادی از کنایه خواهیم بود. مارک اشتراوس، در کتابش درباره انجیل مرقس، کتاب فوق‌العاده‌ای دارد که بسیاری از افکار من در مورد چهار انجیل را هدایت می‌کند.

مارک اشتراوس در مورد اینکه چگونه رهبران مذهبی کسانی هستند که به بیگانگان تبدیل می‌شوند، و غیریهودیان کسانی هستند که به خودی‌ها تبدیل می‌شوند، صحبت می‌کند. تمثیل‌های زمینی از حقایق آسمانی سخن می‌گویند.

عیسی توسط پروان خودش طرد می‌شود و غیره. در انجیل مرقس طنز زیادی وجود دارد. وقتی به تصویر مرقس از عیسی نگاه می‌کنیم، یکی از چیزهایی که می‌بینیم منحصر به مرقس است، یا شاید به عبارت بهتر چیزی که مرقس بر آن تأکید می‌کند، انسانیت عیسی است.

اگر خواهیم دقیق‌تر بگوییم، در انجیل مرقس، عیسی بسیار فروتن و بی‌تکلف است. او دلسوزی، خشم، اندوه، عشق، خشم و شگفتی را ابراز می‌کند. در جتسیمانی اضطراب و پشتکار وجود دارد.

در مورد زمان بازگشت او جهل وجود دارد. در انجیل مرقس نوعی انسانیت وجود دارد. در کنار هم، قدرت و اقتدار را نیز می‌بینیم.

یکی از چیزهایی که بلافاصله در فصل ۱ شروع می‌شود، که دفعه بعد به آن خواهیم پرداخت، این است که چگونه عیسی با اقتدار خدا صحبت و عمل می‌کند. آموزه‌های خارق‌العاده، شفا، جن‌گیری، معجزات. ما یک راز در مورد او خواهیم دید، یک راز مسیحایی، این ایده که عیسی هم فاش می‌کند که کیست اما آن را پنهان نگه می‌دارد.

ما شاهد پیشرفت‌های زیادی از این دست خواهیم بود. البته، با رسیدن به این سوال که عیسی کیست، یکی از چیزهایی که به آن اشاره خواهیم کرد این است که عیسی، یا بهتر بگوییم مرقس، چند سوال دارد. مرقس پر از سوال در مورد اینکه عیسی کیست است.

به نظر می‌رسد کسی همیشه در مورد عیسی سؤالی می‌پرسد. البته، به اعتراف پطرس و در نهایت به اعلامیه‌ی افسر رومی بر روی صلیب می‌رسیم. برخی ویژگی‌های دیگر که باید در پایان تفکر در مورد مرقس به آنها توجه داشته باشیم.

همه جا دشمنانی وجود دارند. نیروهای شیطان و رهبران مذهبی را دارید. مخالفان اصلی از همان ابتدا به عنوان شیاطین معرفی می‌شوند، اما رهبران مذهبی نیز که تقریباً همزمان معرفی می‌شوند، در مقابل آنها قرار می‌گیرند.

به نظر می‌رسد رهبران مذهبی همیشه نگران این هستند که عیسی با گناهکاران معاشرت کند. تعالیم عیسی محبوبیت او را تهدید می‌کند. وقتی به تخریب معبد و جنبه‌های دیگر آن نگاه کنیم، خواهیم دید

ما به شاگردان نگاه می‌کنیم. شاگردان در انجیل مرقس نقش بسیار مبهمی دارند. عیسی آنها را جستجو می‌کند، آنها را فرا می‌خواند، دوازده نفر را منصوب می‌کند، به آنها اعتماد زیادی دارد، به آنها اقتدار می‌دهد. خارق‌العاده‌ای می‌دهد.

اما از میان چهار انجیل، تصویر مرقس از شاگردان منفی‌ترین تصویر است. در مرقس، شاگردان اغلب عیسی را اشتباه درک می‌کنند. به وضوح می‌توان عدم تمایل آنها را به درک نقش رنج‌کشیده مسیح مشاهده کرد.

و برخلاف سایر انجیل‌ها، به بهبودی شاگردان، اگر بخواهید، اشاره‌ای می‌شود، اما بهبودی کامل در پایان انجیل مرقس وجود ندارد. مثال عیسی در مقابل شاگردان در باغ عدن مطرح می‌شود. عیسی استقامت می‌کند، اما آنها فرار می‌کنند.

من فکر می‌کنم تا حدودی آنچه مرقس نشان می‌دهد، تحقیر شاگردان نیست، اشتباه برداشت نشود، بلکه ارائه این است که عیسی الگوی پیروی و اطاعت از خداست. این کاستی‌های شاگردان است که برای برجسته کردن وفاداری عیسی استفاده می‌شود و وقتی به مرقس نگاه می‌کنیم، این را بارها و بارها خواهیم دید. برخی از مضامین الهیاتی که خواهیم یافت، پادشاهی خدا پیام اصلی مرقس است.

آموزه‌های پادشاهی عیسی شامل عناصر حال و آینده است. پادشاهی حاضر است زیرا پادشاه حضور دارد، اما در مورد پادشاهی که هنوز نیامده و استقرار آینده نیز توضیحاتی وجود دارد. همچنین این ایده از عیسی مسیح بنده، را خواهیم دید که چگونه او پسر قدرتمند خدا، پسر انسان، مسیح است، اما همچنین کسی است که قرار است به عنوان خادم خداوند بمیرد، که قربانی کفاره است.

ما شاهد بازتعریف بسیاری از این عناوین در انجیل مرقس خواهیم بود، که فکر می‌کنم اغلب با در نظر گرفتن اشعیا ۵۳ خواهد بود. در آخر، همانطور که این بحث را جمع‌بندی می‌کنیم، می‌خواهم در مورد برخی از سوالات مربوط به نویسنده صحبت کنم. ما آن را انجیل می‌نامیم، طبق گفته مرقس

چرا آن را چنین می‌نامیم؟ در خود متن، باید پذیرفت که متن ناشناس است. وقتی به نامه‌های پولس فکر می‌کنید، من، پولس، را دارید که به کلیسا می‌نویسم. ما هیچ ادعایی در مورد نویسنده‌ای که در خود انجیل نداریم، آمده است.

هویت سنتی همیشه این شخصیت یوحنا مرقس بوده است که همنشین پولس و هم پطرس بود. یوسیبوس، مورخ کلیسای اولیه از حدود قرن چهارم، از پاپیاس، رهبر کلیسای که در نیمه اول قرن دوم زندگی می‌کرد نقل قول می‌کند و می‌گوید که مرقس مفسر یا مترجم پطرس بوده است و هر آنچه را که او، پطرس، از گفته‌ها و اعمال مسیح گفته است، به طور دقیق نوشته است، اما نه به ترتیب، که من آن را جذاب می‌دانم. زیرا او شنونده یا پیرو خداوند نبود، اما همانطور که در مورد پطرس گفتم، این نقل قول است که آموزه‌های خود را در صورت نیاز تطبیق می‌داد و گفته‌های خداوند را به ترتیب مرتب نمی‌کرد.

بنابراین، مرقس در نوشتن برخی چیزها همانطور که آنها را به خاطر می‌آورد، هیچ اشتباهی مرتکب نشده است. باز هم، این همان چیزی است که یوسیبوس در آنجا به آن اشاره می‌کند، این نقل قول در مورد این شخصیت، یوحنا مرقس. ما شاهد وقوع این اتفاق بوده‌ایم.

ایرنئوس، کلمنت اسکندریه، اوریگن، جروم، در کلیسای اولیه توافق زیادی در این مورد وجود داشته است. ارتباط با پطرس، اگرچه اکنون توسط بسیاری از محققان عهد جدید تا حد زیادی رد شده است، اما به نظر من هنوز هم قانع کننده است. فکر می‌کنم وقتی به نحوه برخورد با پطرس در انجیل مرقس نگاه می‌کنید، جالب است و جایگاه پطرس در انجیل مرقس تا حدودی برجسته‌تر شده است.

حتی اگر بخواهید، می‌توان گفت که پطرس به عنوان اولین حواری که در فصل ۱، آیه ۱۶ نام برده شده و آخرین حواری که نام برده شده، بسته به اینکه فصل ۱۶ را چگونه درک کنید، وجود دارد. مطالبی که در مورد پطرس و متی و لوقا وجود دارد، مطالبی است که در مرقس نیست، اما مطالبی که در متی و لوقا آمده است، بیشتر در مورد آینده پطرس است که به نظرم جالب است. در انجیل مرقس کمتر در این مورد آمده است.

برخی از مردم این سوال را مطرح کرده‌اند که آیا این بخشی از فروتنی خود پطرس هنگام صحبت در مورد داستان عیسی بوده است، که او کمی از ستایش والایی که از جانب خداوند دریافت کرده بود، کاسته است البته اهمیت مرقس در کلیسای اولیه آشکار است. یکی از چیزهایی که به نظر من جالب است این است که مارتین هنگل، یک محقق عهد جدید، در این مورد کارهایی انجام داده است؛ ما آن را انجیل مرقس می‌نامیم زیرا در نسخه‌های خطی اولیه ما، این عنوان در بالای متن، در بالای نسخه‌های خطی قرار دارد.

هینگل استدلال می‌کند که این عنوان می‌توانسته خیلی زود تداعی شود. در واقع، از زمانی که شروع به انتشار کرد، نیاز به شناسایی نویسنده وجود داشته است. استدلال هینگل این بود که اگر این عنوان در یکی از اولین نسخه‌های خطی نبود، انتظار داشتیم انجیل مرقس را با آغاز متفاوتی ببینیم، انجیل به روایت این شخص یا انجیل به روایت آن شخص. ممکن است کمی اختلاف وجود داشته باشد.

اما هینگل استدلال می‌کند که به نظر می‌رسد مرقس خیلی زود به این موضوع پرداخته است، احتمالاً به این معنی است که قطعیت زیادی در آن وجود داشته است. همچنین، همیشه باید این سوال مطرح شود که آیا مرقس یکی از کسانی خواهد بود که شما او را می‌سازید؟ آیا یوحنا مرقس شخصیتی خواهد بود که انجیل را به او ربط می‌دهید؟ او شخصیت مهمی در عهد جدید نیست. درست است که اشاراتی به پطرس و پولس وجود دارد، اما او پطرس نیست و پولس هم نیست.

فکر می‌کنم این سوال، سوالی علیه نویسنده بودن مرقس را مطرح می‌کند که تقریباً مستلزم اثبات است، خوب پس چرا از بین همه، مرقس را انتخاب می‌کنند؟ حتی ممکن است اشاره‌ای آشکار به این شخصیت مرقس در باغ با مردی که بدون لباس فرار می‌کند، داشته باشید. در نهایت، ما با اطمینان نمی‌دانیم. آیا مرقس در کولسیان و فیلیمون و دوم تیموتائوس و اول پطرس ذکر شده است؟ آیا این مرقس است که این انجیل را نوشته است؟ در اوایل، کلیسای اولیه بله گفت، و فکر می‌کنم شواهد هنوز هم از این حمایت می‌کنند.

از نظر تاریخی، همیشه تصور می‌شود که مرقس به یک کلیسای رومی، شاید از روم، نامه نوشته است. ما می‌دانیم که مرقس با کلیسای روم در ارتباط بوده است. باز هم، این بر اساس سنت است.

قدمت آن به حدود دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی برمی‌گردد. این یکی از قدیمی‌ترین تاریخ‌ها است، در حالی که برخی دیگر برای تاریخ بعدی استدلال می‌کنند. برخی ممکن است مربوط به شهادت پطرس باشد.

یک تصور این است که انجیل همزمان با مرگ برخی از شاهدان عینی شروع به نگارش کرد. به خصوص با افزایش آزار و اذیت و مناطق تحت آزار و اذیت که شروع به رخ دادن کرده بودند، نیاز به این کار احساس می‌شد. باز هم، گفتنش سخت است.

من فکر می‌کنم مرقس شخصاً خیلی زود، احتمالاً حدوداً در آن زمان، حدود ۶۰ یا ۷۰ سالگی، می‌زیسته است. نکته آخری که می‌خواهم به آن اشاره کنم، و به یکی از مسائل بزرگتر اشاره می‌کنم، انجیل مرقس است. پایان آن کجاست؟ کتاب مقدس‌های امروزی ما مرقس ۱۶، ۹ تا ۲۰ را دارند، اما بسیاری از نسخه‌های مدرن کتاب مقدس، دور آن پرانته‌های غول‌پیکری نوشته‌اند. اگر تا به حال کنجکاو بوده‌اید، دلیلی برای این وجود دارد.

یکی اینکه در برخی از نسخه‌های خطی معتبرتر، فرآیند تلاش برای تعیین کلمات اصلی، نقد متنی نامیده می‌شود. این ایده، مقایسه‌ای است که در آن به مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی مختلف نگاه می‌کنید می‌بینید که آنها چگونه هستند، چه تفاوتی دارند، کدام یک قدیمی‌تر و کدام یک قوی‌تر هستند. مجموعه‌ای کامل از روش‌ها استفاده می‌شود.

یکی از مواردی که یافت شد این است که آیات ۹ تا ۲۰ از باب ۱۶ مرقس در برخی از معتبرترین نسخه‌های خطی وجود ندارد. بنابراین، همان فرآیندی که برای تأیید اعتبار، به عبارت دیگر، باب ۱ مرقس، آیات ۱ تا استفاده می‌شود، به نوعی علیه باب ۹ تا ۲۰ صحبت می‌کند. بسیاری از کلمات موجود در آن بخش ۱۶:۸ آخر باب ۱۶ در مرقس به خوبی ظاهر نمی‌شوند، و بنابراین این فکر پیش می‌آید که آیا مرقس به این سرعت شروع به استفاده از کلماتی کرده است که قبلاً استفاده نکرده بود؟ اگر سبک یونانی را به عنوان گذار از آیه به آیه ۹ در نظر بگیرید، فقط از این نظر نگران‌کننده است که موضوع آیه ۸ زنان است ۸.

آیه ۹ عیسی را به عنوان فاعل فرض می‌کند، اما هنوز تغییر واضحی رخ نداده است. آیه ۹ مریم مجدلیه را به گونه‌ای معرفی می‌کند که گویی خواننده او را نمی‌شناسد، در حالی که او قبلاً در فصل ۱۵ ذکر شده است. یکی از مواردی که به آن نگاه می‌کنید، آیات ۹ تا ۲۰ است که به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از ظهور رستاخیز از سایر انجیل‌ها است.

چون می‌بینید، مشکل پایان کوتاه‌تر همین است. با پایان کوتاه‌تر، ظهور رستاخیز را ندارید، و انجیل‌ها ظهور رستاخیز را دارند. یکی از اولین اظهارات اعتقادی این است که مسیح از مردگان برخاست.

و بنابراین، این فکر پیش می‌آید که خوب، چطور ممکن است مرقس ظهور رستاخیز نداشته باشد؟ و بحث‌های مختلف زیادی در این مورد وجود دارد. به نظر می‌رسد یا او رستاخیزی نداشته و فقط به نوعی به آن اشاره می‌کند. یا اینکه رستاخیزی داشته و این همان چیزی است که در آیات ۹ تا ۲۰ داریم، یا اینکه رستاخیزی داشته که به نوعی در تاریخ گم شده است.

نکته دیگر این است که او قبل از اینکه بتواند یکی از آنها را تکمیل کند، درگذشت. شما نظریه‌های مختلفی را دریافت می‌کنید. برای اینکه بدانید چگونه به این موضوع خواهیم پرداخت، فکر می‌کنم در مورد آیات ۹ تا به اندازه کافی شک و تردید متنی وجود دارد که من آن را به عنوان بخشی از بحث خود در مورد انجیل ۲۰ مرقس از نظر دنبال کردن مرقس در مضامین یا کاری که مرقس انجام می‌داد، قرار نمی‌دهم.

اگر مجبور باشم در این مورد نظر بدهم، فکر می‌کنم پایانی برای انجیل مرقس وجود دارد که بعد از آیه ۸ آمده است که به نحوی یا هرگز وارد انجیل نشده یا در تاریخ گم شده است. به نظرم عجیب است که هیچ ظهور رستاخیزی وجود ندارد. اما اسرار زیادی وجود دارد که روزی آشکار خواهد شد و شاید پایان مرقس یکی از آنها باشد.

مشتاقانه منتظر زمانی هستم که با شما در حال بررسی انجیل مرقس هستیم. متشکرم.

من دکتر مارک جنینگز هستم و در حال تدریس در مورد کتاب انجیل مرقس. این جلسه اول، مقدمه‌ای بر

کتاب مرقس است.